

زبان‌شناسی متن و الگوی انسجام در آرای نحوی، بلاغی، و نقدی عربی قدیم

دکتر علیرضا نظری^۱

استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

دکتر خلیل پروینی

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر کبری روشنفکر

استادیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر فردوس آفاگل زاده

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

(از ص ۸۳ تا ص ۱۱۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۰۳/۱۰، پذیرش ۱۳۹۰/۰۵/۲۰

چکیده:

زبان‌شناسی متن بطور عام و انسجام (cohesion) بطور خاص از اواسط نیمه دوم قرن بیست بصورت جدی توسط بسیاری از زبان‌شناسان مورد اهتمام قرار گرفت بطوریکه درحقیقت پایه اساسی تحلیل گفتمان در سالهای بعد بشمار میرفت. با نگاه به مباحث مطرح شده در این شاخه جدید زبان‌شناسی و مقایسه آن با پژوهشهای زبان‌شناختی در بین مسلمانان، به شواهد و آثاری از زبان‌شناسان قدیم عربی (نحویان، بلاغیان، و ناقدان) برمیخوریم که در آن به بررسی متون با نگرشی کلی متن و عوامل انسجامی توجه داشتند. زبان‌شناسان مسلمان بویژه در پژوهشهای زبانی قرآن، قائل به وجود تناسب و هماهنگی بوده‌اند و سعی در یافتن عناصر آن داشته‌اند و غالب عوامل انسجام که توسط «هالیدی» و «حسن» مطرح شده بنوعی توسط آنان مورد توجه بوده است هرچند هیچگاه در قالب یک مجموعه کلی و منظم از عوامل انسجام بدان اشاره نکرده‌اند، بلکه بصورت جداگانه به هر یک از آنها پرداخته‌اند؛ همچنین زاویه دید ایشان نیز در برخی عوامل مانند تکرار و هم‌آیی محدودی متفاوت از نگاه متن‌محور زبان‌شناسی کنونی بوده است و در عاملی مانند فصل و وصل، ریزبینی بسیار، و تداخل نحو و بلاغت را شاهد هستیم و در علوم قرآنی نیز با علمی به نام مناسبات برمیخوریم که بیشترین تقارب و تشابه را با رویکردهای متن‌محور زبان‌شناسی معاصر دارد.

واژه‌های کلیدی: زبان‌شناسی متن، انسجام، نحو عربی، بلاغت عربی، نقد ادبی عربی، نظریه نظم

۱. پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: Alirezanzari80@gmail.com.

مقدمه

گرچه ظهور زبان‌شناسی متن را بعنوان یک شاخه جدید علمی به اواسط نیمه دوم قرن بیستم نسبت می‌دهند، اما با توجه به اینکه اصولاً در این علم تحلیل واحد زبانی فراتر از جمله با تکیه بر نقش ارتباطی و کاربردی، اساس توجه می‌باشد، میتوان پیشینه دورتری را برای زبان‌شناسی متن در نظر گرفت؛ به عبارتی، شاید تعجب‌برانگیز نباشد که «قدیمی‌ترین توجه به متن را می‌توان در فن خطابه (گفتار بلیغ) یافت که از دوره یونان و روم باستان و سپس قرون میانه و آثار زبان‌شناسان عربی تا عصر حاضر به چشم می‌خورد» (ابوغزاله و خلیل، ۱۹۹۹: ۳۸).

به اعتقاد «ون دایک»، اگر در رویکرد کلی بلاغت سنتی تأمل کنیم، میتوانیم بلاغت را پیشینه تاریخی دانش متن بحساب آوریم (ون دایک، ۲۰۰۱: ۲۳)؛ از این رو شاید از انصاف به دور باشد که از بلاغت بعنوان خاستگاه زبان‌شناسی نام برده شود ولی از زبان‌شناسی قدیم اسلامی حرفی به میان نیاید و چه بسا پژوهشهای روشمند مرتبط با زبان‌شناسی متن را در برخی آرای افرادی مانند «عبدالقاهر جرجانی» (ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن، فو. ۴۷۱ هـ. ق.) و «حازم قرطاجنی» (ابوالحسن حازم بن محمد، فو. ۶۸۴ هـ. ق.) می‌توان یافت؛ لذا این گفته صبحی ابراهیم الفقی از نویسندگان حوزه زبان‌شناسی متن را باید پذیرفت که «شروع از صفر در پژوهشهای متنی بمعنای نادیده گرفتن و از بین بردن چهارده قرن آثار زبانشناختی برجسته‌ای است که از آگاه‌ترین افراد به ویژگیهای زبان عربی و رموز نحو و میراث آن، به جای مانده است» (الفقی، ۲۰۰۰: ۸۳/۱).

از گفته الفقی چنین برمی‌آید که عمر پژوهش زبانی در عربی به قدمت تاریخ اسلام و چه بسا بیشتر از آن است. اما علت این زبان‌پژوهی دیرپا چیست؟ در پاسخ باید گفت با عنایت به آثار نحوی و بلاغی میتوان قرآن را اصلی‌ترین منشأ علوم عربی یعنی نحو، لغت، بلاغت، و علوم تفسیری دانست. گرچه علم نحو به فراخور مقتضیات خود به بررسیهای ساختاری در حد جملات محدود شد و بلاغت نیز بیشتر صبغه منظورشناختی و آرایه‌ای یافت، اما با این حال در هر دو حوزه نحو و بلاغت، میتوان توجه به برخی عوامل انسجام را مشاهده کرد و همچنین نگرش متنی و آنچه امروزه به

عنوان عوامل انسجام مطرح شده در حوزه نقد ادبی و علوم قرآنی کاملاً به چشم می‌آید؛ لذا برخی نویسندگان همچون «عبدالراضی» سعی داشته‌اند توجه زبان‌شناسی قدیم عربی به متن و عوامل ایجاد انسجام صوری متن را مورد تأکید قرار دهند و یا مانند «محمد خطابی» تلاش کرده‌اند عوامل انسجام را با تکیه بر اصطلاحات و میراث نقدی بازگویی کنند و یا نویسندگانی همچون «عبدالمجید» به تشابه زبان‌شناسی متن با بدیع تأکید داشته‌اند. در همین راستا، این مقاله بر آن است که با تکیه بر مفاهیم و عوامل کلیدی انسجام، و با روش کتابخانه‌ای برخی آرای ناقدان برجسته مسلمان در حوزه‌های مختلف عربی را که به نوعی تداعی‌کننده نقش عناصر زبانی در ایجاد یکپارچگی و ارتباط متنی هستند واکاوی کند؛ اما پیش از بررسی مظاهر زبان‌شناسی متن و عوامل انسجام در میراث نحوی، بلاغی، و نقدی عربی، بطور خلاصه به تعریف زبان‌شناسی متن و انسجام و عوامل آن در نزد زبان‌شناسان غربی می‌پردازیم تا با تکیه بر همین مفاهیم و عناصر انسجامی به میراث عربی نگاه بیفکنیم.

پیشینه و مفاهیم نظری تحقیق:

۱. زبان‌شناسی متن:

از نیمه‌های قرن بیستم در برابر زبان‌شناسان ساختگرا، که زبان را ابزار اندیشه و در حوزه روان‌شناسی قرار داده و واحد بررسی زبان را جمله می‌دانستند، زبان‌شناسانی ظهور کردند که بُعد ارتباطی زبان را ملاک قرار داده و در واقع زبان را جزئی از جامعه‌شناسی دانستند؛ در نتیجه این تعامل، برخی زبان‌شناسان بجای جمله، بیشتر متن را واحد بررسی زبانی گرفتند زیرا جنبه ارتباطی زبان را در متن متجلی میدیدند. در اینکه متن چیست و چگونه ایجاد میشود و عناصر متنیت کدامند رویکردهای متفاوتی وجود داشته و هر یک از نگرشهای نحوی، معناشناختی، و کاربردشناختی، متن را بگونه‌ای خاص تعریف کرده‌اند و برخی نیز تعریفی چندبعدی از متن ارائه داده‌اند (رک: دوبوگراند و درسلر، ت: ابوغزاله و خلیل، صص ۱۱، ۱۲)؛ لذا از دهه ۱۹۷۰ رویکردهای متن‌گرایانه بسیاری شکل گرفت و در مجموع شاخه‌ای به نام «زبان‌شناسی متن» (Text linguistics) را پدید آورد.

زبان‌شناسی متن یکی از شاخه‌های نسبتاً جدید زبان‌شناسی است. وظیفه این شاخه از زبان‌شناسی بررسی آن دسته از قواعد زبانی است که عناصر زبانی فراتر از مرز جمله را در برمیگیرد (البرزی، ۱۳۸۶: ۱۳). آفاگلزاده با ذکر تعاریفی از زبان‌شناسی متن به نقل از هارتمن و گریگوری و همچنین کریستال می‌آورد: «خلاصه اینکه زبان‌شناسی متن بدنبال حل این مسئله است که متن چیست، چگونه تولید میشود، سازمان درونی متن چگونه است و چگونه میتوان آن را درک کرد؟» (آفاگلزاده، ۱۳۸۵: ۱۰۲)

این سؤالات اندک با پاسخها و رویکردهای متفاوتی مواجه شد و هنوز هم اتفاق نظر و قطعیت حتی در یکی از آنها حاصل نشده است. یکی از اولین رویکردها، رویکرد هالیدی میباشد که جایگاه خاصی در بین زبان‌شناسان بویژه زبان‌شناسان متن یافته است. با توجه به اهمیت انسجام در رویکرد زبان‌شناسی نقش‌گرای هالیدی، لازم است زبان‌شناسی وی نیز به شکلی خلاصه تبیین گردد؛ زبان‌شناسی هالیدی به زبان‌شناسی سیستمی یا سیستمی - نقشی (systemic-functional) معروف است (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۱۴). با اعتقاد هالیدی نقشها و کارکردهای زبان در جامعه در واقع توصیف معناهایی است که زبان بطور عام و هر متن بطور خاص میتوانند داشته باشند (همان: ۲۶). بر این اساس هالیدی سه نقش اجتماعی عمده که اساس نظام دستوری زبان را تشکیل میدهد ارائه میکند: نقش اطلاعاتی یا بیان تجربه‌های بیرونی و درونی؛ نقش معاشرتی یا بیان احساسات نسبت به دیگران و کاربرد صورتهای زبانی مناسب در برخوردهای اجتماعی؛ نقش متنی یا جمله‌سازی که گوینده را قادر میسازد آنچه را میخواهد بگوید و بگونه‌ای سازمان دهد که بصورت بافتی خاص و معنادار باشد و بعنوان یک پیام، نقشی مناسب ایفا کند (آفاگلزاده، ۱۳۸۶: ۵۶).

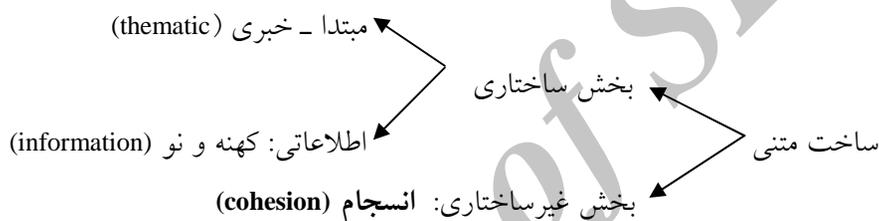
هالیدی بنحوی متناظر با نقشهای سه‌گانه زبان، بافت موقعیتی را متشکل از سه بخش دانست. هر یک از این بخشها برانگیزنده معنای متناظر با خود در لایه معنایی زبان است، به این صورت که:

معنای اندیشگانی در چهارچوب کنش اجتماعی‌ای که روی میدهد رقم میخورد: گستره سخن (field of discourse)

معنای بینافردی در حیطة نقشها و روابط بین مشارکین شکل میگیرد: منش سخن (tenor of discourse)؛

معنای متنی از شیوة سازمان‌بندی کلام حاصل میشود: شیوة سخن (mode of discourse) (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۲۹).

اما باید پرسید انسجام در کجای رویکرد نقش‌گرای هالیدی قرار دارد. در پاسخ به این پرسش بصورت بسیار خلاصه باید گفت انسجام در واقع از یک سو به نقش متنی در نظام معنایی و حوزه شیوة سخن در نظام بافتی مربوط میشود و از سوی دیگر در نظام واژی - دستوری رویکرد هالیدی قرار میگیرد و به صورت جزئی‌تر:



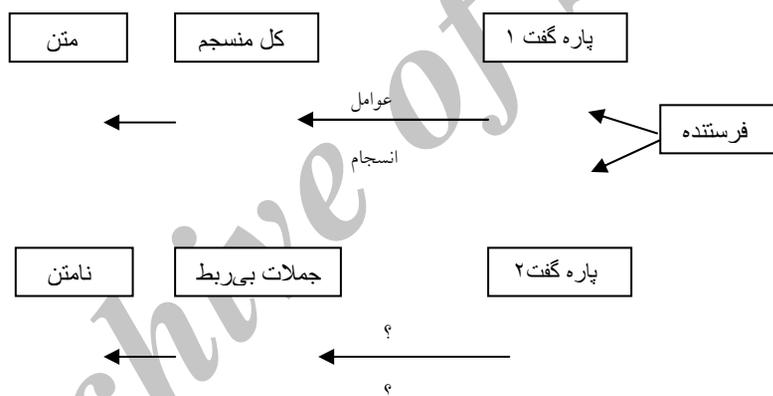
انسجام:

انسجام (cohesion) که در فارسی به پیوستگی، پیوند و اتصال بین جمله نیز ترجمه شده است توسط هالیدی و رقیه حسن با تألیف کتاب (cohesion in english) مطرح گردید. آن دو انسجام را یک مفهوم معنایی میدانند که به روابط معنایی موجود در متن اشاره دارد (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۴). هالیدی و حسن این سؤال را مطرح کردند که چه چیز یک متن گفتاری یا نوشتاری را از مجموعه بی‌ربط جملات متفاوت می‌سازد؟ (عزة محمد، ۲۰۰۷: ۹۹)

در نظر آنان متن یک واحد معنایی است که عناصر آن به واسطه ادوات صریح و ظاهری (explicit cohesive ties) یا کدهایی درونی به هم متصل میشوند که نشان میدهند چگونه عناصر متن با یکدیگر پیوند دارند. این کدها ابزارهایی دستوری یا

واژگانی هستند که گویندگان یا نویسندگان برای ایجاد ارتباط جملات با یکدیگر به کار می‌گیرند و شنوندگان و خوانندگان نیز آن را انتظار دارند (حسام فرج، ۲۰۰۰: ۷۸).

میتوان گفت انسجام «عاملی است که مؤلفه‌های روساختی متن یعنی کلام را در واقع آنگونه که ما آن را میشنویم یا می‌بینیم با یکدیگر پیوند میدهد» (البرزی، ۱۳۸۶: ۱۵۲): به عبارت دیگر «انسجام عبارت است از ابزارهای زبانشناختی گوناگون اعم از دستوری، واژگانی، و معنایی که باعث پیوند جمله‌ها با یکدیگر میشوند و در قالب واحدهای بزرگتر چون بند به هم متصل می‌شوند» (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۹).
با طرحواره زیر میتوان چگونگی کارکرد انسجام را نشان داد:



(به نقل از خطابی، ۲۰۰۶: ۱۲)

بنابر آنچه آمد میتوان این تعریف را که برآیندی از گفته‌های بالاست درباره انسجام ارائه کرد: انسجام اتصال واژگانی- دستوری روساخت کلام است که با ایجاد ارتباط بین زنجیره‌ای از جملات آن را تحت عنوان یک کل یکپارچه به نام متن درمی‌آورد.
هالیدی و حسن (۱۹۷۶) در تشریح رویکرد خود پنج نوع عامل انسجام را که شبکه روابط معنایی بین جملات یا بندها و یا واحدهای گفتمان را تشکیل میدهند ارائه دادند.
این عوامل با شرحی مختصر عبارتند از:

۱. ارجاع (reference): منظور از ارجاع وجود برخی عناصر زبانی است که به خودی خود قابل تفسیر نیستند و برای این کار لازم است که به چیزی بازگردند. این عناصر، مرجعدار نام دارند که شامل ضمایر، اسمهای اشاره، و اسم موصول می‌باشد. هالیدی و حسن، ارجاع را به دو نوع بافتی (situational) که اشاره به عنصری ارجاعی در بافت موقعیتی متن دارد و ارجاع متنی (textual) که به عنصری ارجاعی در درون متن اشاره دارد، تقسیم کرده‌اند. مثال معروف و رایج‌شده آن دو این کلام است:

شش سیب را بشویید و آنها را در ظرف نسوز قرار دهید. (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۳)
در مثال بالا ضمیر «آنها» با ارجاع به آنچه که در خود متن و بافت زبانی وجود دارد تفسیر میشود.

۲. جایگزینی (substitution): از دید هالیدی و حسن، نشستن یک عنصر به جای عنصر دیگر در متن، جایگزینی است (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۸۸). عنصر جایگزین در اینجا متفاوت از عناصر ارجاعی یعنی ضمایر و موصول و اسمهای اشاره است. کلماتی مانند same, ones, one و افعالی مانند do, dose در انگلیسی به جای یک فعل یا گروه فعلی می‌نشینند و بدین ترتیب جمله بعد را وابسته به جمله قبل می‌سازند.

۳. حذف (ellipsis): به اعتقاد هالیدی و حسن، وقتی صحبت از حذف میشود منظور جملات و پاره‌گفتها و عناصری است که بواسطه ساختارشان، عبارت یا عنصری قبل از خود را بعنوان پیش فرض تداعی میکنند (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۱۴۲). از نظر هالیدی حذف زمانی نمایان میشود که فرایند فهم متن حاوی احتمال وجود یک انقطاع در سطح متن باشد بدین صورت که عنصر محذوف شکافی (gap) در سطح ساخت نحوی به جا میگذارد که با عنصر دیگری از متن قابل پر کردن است و شامل حذف اسمی و فعلی و جمله است؛ مثلاً: از او پرسیدم آیا فردا به دانشگاه خواهی آمد؟ و او جواب داد: شاید [...]

در این مثال جمله‌ای مانند «فردا به دانشگاه بیایم» حذف شده است ولی باعث پیوستگی دو جمله شده است.

۴. ربط (conjunction): عبارت است از وجود ارتباط معنایی بین جمله‌های یک متن (آقاگلزاده، ۱۳۸۵: ۱۰۸). این ارتباط معنایی توسط ابزارهایی نمود مییابد که ادوات ربطی نام دارند و در واقع «وسیله‌ای هستند برای ایجاد تفسیری از آنچه می‌آید در رابطه با آنچه قبلاً آمده است» (محمد، ۲۰۰۷: ۱۱۰) و مشتمل بر ربط افزایشی، استدراکی، سببی، و زمانی است. رابطه افزایشی زمانی برقرار میشود که جمله‌ای در رابطه با محتوای جمله‌ای قبلی در متن مطلبی را اضافه کند مانند حرف «و» و رابطه استدراکی (adversative) که به نام تباینی یا نقیض هم آمده است زمانی شکل میگیرد که محتوای یک جمله خلاف انتظاراتی باشد که جمله قبل ایجاد کرده باشد؛ در انگلیسی مانند:

yet, although, only, but, nevertheless, despite this (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۲۵۰-۲۵۶) و ادواتی مانند ولی، اما، گرچه و... اما رابطه زمانی (temporal) وقتی روی میدهد که بین رویدادهای دو جمله یک نوع توالی زمانی وجود داشته باشد (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۲۶۱-۲۶۷) و پیوند سببی، زمانی برقرار میشود که رویداد فعل یک جمله، ارتباط سببی با رویداد جمله دیگر داشته باشد. (رک: هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۲۶۰-۲۶۱) ادواتی مانند because, as a result, so, therefore, then, otherwise در انگلیسی و کلماتی همچون لذا، علی‌هذا، لهذا، لأن، نتیجه لـ...، سبب لـ..، در عربی.

۵. انسجام واژگانی (lexical cohesion): این نوع انسجام، مبتنی بر رابطه‌ای است که واحدهای واژگانی زبان بلحاظ محتوای معنایشان با یکدیگر دارند و متن بواسطه این روابط میتواند تداوم و انسجام به خود بگیرد (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۸) که شامل تکرار و هم‌آیی است. تکرار عاملی است که طی آن عناصری از جمله‌های قبلی متن در جمله‌های بعدی تکرار میشود (آقاگلزاده، ۱۳۸۵: ۱۰۸). تکرار میتواند بصورت تکرار مستقیم یک واژه و یا مشتقات آن باشد و یا بصورت هم‌معنایی نمود یابد؛ اما هم‌آیی در واقع به «ارتباط عنصری با عنصر دیگر از طریق نمود مشترک و مکرری که در بافتهای مشابه دارند اطلاق میشود» (محمد، ۲۰۰۷: ۱۰۹)؛ به عبارت واضحتر، ارتباط همیشگی و مداومی که یک کلمه در یک زبان با کلمات معینی دارد گفته میشود به گونه‌ای که با ذکر یک

کلمه، کلمه خاص دیگری نیز انتظار ذکر شدن دارد (فرج، ۲۰۰۷: ۱۱۱). هم‌آیی با مکانیزم‌های متعددی از جمله ارتباط به موضوعی معین (association with particular topic)، تقابل یا تضاد (contrast or opposition)، رابطه جزء به کل (part to whole)، رابطه جزء به جزء (part to part) و... ایجاد میشود. البته در کنار عوامل اصلی فوق، هالیدی و حسن به مجموعه‌ای از ابزارهای شکلی نیز که به انسجام متن می‌انجامد اشاره کرده‌اند، مانند: موازات (syntactic parallelism)، وزن و بحر (metre)، و هارمونی و قافیه (rhyme). گرچه اشاره آن دو به موازات و ... گذرا بوده اما نقش این عوامل در انسجام متون شعری بسیار حائز اهمیت و مورد اعتنای زبان‌شناسی عربی بوده است.

بحث و ارائه شواهد

حال با تکیه بر نگره کلی زبان‌شناسی متن و الگوی انسجام و مواردی که ذیل آن بعنوان عوامل انسجام مطرح گردید، میراث زبان‌شناسی عربی را در سه حوزه «نحو»، «بلاغت»، و «نقد و علوم قرآنی» مورد کنکاش قرار میدهیم و به نگرشهای متن‌محور و برخی مباحث نحوی، بلاغی، نقدی، و قرآنی که بنوعی با موارد مطرح در مبحث انسجام مشابهت دارند، اشاره میکنیم:

الف) حوزه نحو:

گرچه عموماً رویکرد زبان‌شناسی قدیم عربی در شاخه نحو تا حدود زیادی به ساختار جمله میپردازد و به دور از جنبه‌های متنی به نظر میرسد. اما با نگاهی به آثار این علما، توجه به برخی عوامل انسجام، در بین آن آثار نمایان میشود. از عوامل انسجامی «هالیدی» و «حسن» با چند عامل در حوزه نحو برمیخوریم که میتوان به حذف و ادوات ربط اشاره کرد. این دو عامل انسجامی هم از دید نحوی و هم از دید بلاغی کاملاً مورد توجه بوده است که در اینجا به جنبه نحوی آن اشاره میشود. اهمیت حذف به حدی است که تقریباً نویسندگانی در نحو وجود ندارد که درباره آن نوشته باشد. ابن جنی (ف. ۳۹۲ هـ. ق). در *الخصائص* و نیز در *المقتضب* و جلال‌الدین السیوطی

(فو. ۹۱۱ هـ.ق). در *الإتقان* به این موضوع مهم نحوی پرداخته‌اند. ابن‌هشام انصاری (فو. ۷۶۱ هـ.ق). از بزرگان نحو در کتاب *معنی اللیب*، حجم قابل توجهی از این کتاب را به موضوع حذف اختصاص داده است؛ وی به موارد متعددی از حذف همچون حذف اسم، حذف فعل، حذف ادات، و حروف اشاره کرده است. (الأنصاري، ۱۹۷۹: ۷۷۶/۲ - ۸۵۳) اما مهمترین بخش آن، موارد حذف جمله و حذف بیش از یک جمله و حتی حذف کامل کلام است که دیگر با نگاه نحوی جمله قابل توضیح نیست و میتوان آن را با آنچه هالیدی و حسن گفته‌اند کاملاً تطبیق داد. ابن‌هشام بعد از ذکر موارد حذف به نکته بسیار مهمی اشاره میکند و میگوید: «آنچه در حذف برای یک نحوی قابل توجه است اقتضای ساختی است، مثلاً مبتدای (نهاد) بدون خبر (گزاره) یا شرط بدون جواب و بالعکس و... اما دیگر موارد حذف، اضافات بر نحو است که به علم تفسیر و علم معانی مربوط میشود» (الأنصاري، ۱۹۷۹: ۸۵۳/۲). این گفته بدان معناست که در برخی حذفهای کلام، این نقص نحوی نیست که ما را به عنصر محذوف دلالت میدهد بلکه حذف معنایی است که فقط با توجه به بافت محیطی و قرینه‌های حالیه قابل درک است و لذا اینگونه حذفها از حوزه نحو به حوزه بلاغت منتقل میشود. اصولاً نگاه نحویان به حذف از دو منظر صورت میگیرد. یا حذف واجب است، بدین صورت که جانشینی دارد که ما را از وجود محذوف بینیاز میکند، و یا حذف جایز است که در این صورت نیاز به قرینه‌ای دارد تا مخاطب را به محذوف دلالت (راهنمایی) دهد و این قرینه، یا حالیه است و از بافت محیطی کلام قابل درک است و یا لفظیه است که در خود متن (بافت متن) وجود دارد.

عامل دیگر انسجامی که با حجم بسیار و با دقت و توجه فراوان در کتب نحوی و بلاغی مورد بررسی بوده، عامل پیوندی یا ادات ربط است. «عطف بعنوان یکی از توابع بلکه بیشترین آن در قرآن مورد بررسی بسیاری بوده است و کتابی در نحو چه در قدیم و چه جدید نیست که بحثی از آن نداشته باشد» (الفقی، ۲۰۰۰: ۲ / ۲۴۷). (برای مثال ر ک: جرجانی، ۱۹۸۴: ۲۲۲ - ۲۴۸).

فصل و وصل در علم نحو یا مربوط به عطف مفرد به مفرد است که غالباً در جهت مشارکت دادن نقش نحوی کلمه دوم با کلمه اول است، مانند «جاء المعلم و التلاميذ» (تلاميذ به معلم در نقش رفعی فاعل عطف شده است) و یا عطف جمله به جمله که در این حالت نیز یا جمله اول محلی از اعراب دارد که باز هم ایجاد مشارکت در نقش نحوی است و یا محلی از اعراب ندارد که باصطلاح نحویان جمله استینافیه (آغاز مجدد) نام میگیرد. کاملاً واضح است که نگاه نحویان به جمله همانند نگاهشان به مفرد (واژه) است. تقسیم‌بندی جمله توسط عبدالقاهر جرجانی با تکیه بر مواضع فصل و وصل دقیقاً مؤید این مطلب است و همچنین نشان از اهمیت فصل و وصل در ارتباط جملات دارد. وی جملات را بر این اساس به سه دسته تقسیم میکند:

۱. جملاتی که برای ماقبل خود در حکم صفت برای موصوف یا تأکید برای مؤکد هستند و در اینجا بعلت شبه عطف دیگر عطفی نباید صورت بگیرد زیرا اگر عطف شود عطف شیء به خود میشود.
۲. جمله‌ای که با ماقبل خود مانند اسم است که متفاوت با قبلی است اما در حکم با آن شریک است و در معنای یکسانی وارد میشوند، مثلاً هردو فاعل یا هردو مفعول باشند که حق آن عطف است.
۳. جمله‌ای که دو حالت قبل نیست بلکه با جمله قبل بمتابۀ اسم با اسمی است که هیچ ارتباطی با هم ندارند و مشارکت در معنی هم ندارند و حق این جملات ترک عطف است (جرجانی، ۱۹۸۴: ۲۴۳).

شاید در بین آرای نحویان با نگاه انسجامی، اشاره رضی‌الدین استرآبادی (ف. ۶۸۸ هـ ق.) در شرح کافیة ابن حاجب به نقش عامل ارجاع (ضمایر) حائز اهمیت باشد که در خصوص اهمیت ربط جملات به واسطه ضمایر میگوید: «جمله در اصل کلامی مستقل است اما اگر بخواهی آن را جزوی از کلام قرار دهی لازم است رابطی برای پیوند دادن آن جزء به اجزای دیگر وجود داشته باشد و آن ضمیر است که اصولاً برای همین وضع شده است» (بن عبدالکریم، ۲۰۰۹: ۲۵۵). اهمیت گفته‌ی وی در این است که وی ضمائر را صرفاً بعنوان یک عامل جایگزینی که ما را از بازگویی یک واژه بینیاز میکند و

لزوماً به واژه‌ای سابق ارجاع میشود، نمینگردد بلکه آن را بعنوان یک عنصر ارتباط‌دهنده جملات در واحدی فراتر از یک جمله مدنظر قرار میدهد.

از موارد مختصری که در بالا اشاره شد میتوان گفت نگاه «جمله‌ای» در نحو باعث شده ارتباطات و انسجام‌های موجود نیز صرفاً در سطح جمله و جملات کاملاً مرتبط مانند جمله شرط و جواب شرط و جمله قسم و جواب قسم محدود شود.

ب) حوزه بلاغت:

بیشترین توجه به برخی از عوامل انسجام را در حوزه بلاغت^۱ و بخصوص در علم بدیع شاهد هستیم که در آن به نمونه‌های متعددی از آرایه‌های ادبی برمیکوریم که تداعی‌گر عوامل انسجام مطرح‌شده از سوی هالیدی و حسن میباشد. با توجه به تعدد موارد موجود، این قسمت در چهار بخش زیر بیان میشود.

عوامل واژگانی هم‌آیی و تکرار

آنچه توسط هالیدی و حسن بعنوان عناصر انسجام واژگانی ارائه شده شامل تکرار^۲ و هم‌آیی^۳ است. این دو عنصر هر یک بنوعی در آثار بلاغی عربی به چشم میخورد. نکته قابل توجه این است که آنچه در آثار قدما یافت میشود بیشتر در علم بدیع مطرح است یعنی آنچه در نزد زبان‌شناسان امروزی جنبه انسجامی دارد در بین قدما بیشتر جنبه آرایه‌ای داشته است؛ برای مثال، مراعات‌النظیر از مهمترین فنون بدیعی است که با هم‌آیی (collocation) ارتباط دارد. خطیب قزوینی (ف. ۷۳۹ ه. ق). در تعریف این صنعت بدیعی میگوید: «مراعات‌النظیر که تناسب و ائتلاف نیز نامیده میشود این است که در کلام، لفظی به‌مراه آنچه با آن مناسبتی غیر از تضاد دارد ذکر شود. مانند: الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» (خورشید و ماه بر حسابی [روان] اند؛ الرحمن ۶/ (قزوینی، ۱۹۸۲: ۱۶۴). بنابراین مراعات‌النظیر اصولاً به یکجا آمدن واژگانی اطلاق میشود که بنوعی تداعی‌کننده هم

1. rhetoric.
2. teratoin.
3. collocation

هستند لذا در جوهر، تفاوتی با هم‌آیی مطرح شده از سوی هالیدی و حسن ندارد اما باید گفت که محدودهٔ مراعات‌النظیر به یک یا دو جمله و یا بیت منحصر میشود؛ درحالی‌که هم‌آیی به پراکندگی وازگان مرتبط با هم در فضای کلی متن اطلاق میشود و همچنین هم‌آیی، یک عنصر انسجامی تلقی میشود ولی مراعات را بسختی میتوان دارای چنین قدرتی دانست، کماینکه بلاغیان نیز آن را صرفاً یک صنعت آرایه‌ای ذکر کرده‌اند.

نگاه متنی‌تر به این قضیه را میتوان در دیدگاه عبدالقاهر یافت؛ جرجانی میگوید: «کلمه مفید نخواهد بود مگر اینکه با کلمهٔ دیگر پیوند داشته باشد و لفظی با لفظ دیگر قرابت یابد...» وی به آیهٔ شریفهٔ وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي و... (و گفته شد: ای زمین، آب خود را فرو بر، و ای آسمان، [از باران] خودداری کن و.../ هود: ۴۴) اشاره کرده و انسجام و همبستگی عجیب آن را متذکر میشود (جرجانی، ۱۹۸۴: ۴۵). گرچه دامنهٔ آرای وی نیز تقریباً محدود به جملات کنار هم است و نگاه کلان دیده نمیشود اما میتوان آن را ریشهٔ هم‌آیی به معنای امروزی دانست.

یکی از گونه‌های هم‌آیی، تضاد است که از صنایع معنوی در بدیع محسوب میشود. قزوینی می‌گوید: «مطابقه که طباق یا تضاد نیز خوانده میشود آوردن دو لفظ متضاد یعنی دو معنای متقابل در یک جمله است (قزوینی، ۱۹۸۲: ۱۶۱)؛ اما آنچه بیشتر از خود تضاد در این بحث اهمیت می‌یابد، صنعت دیگری است که از تضادهای متعدد حاصل میگردد؛ «مقابله» صنعتی معنوی است که از تعدد تضاد نه در یک جمله بلکه در دو جمله بصورت متناظر ایجاد میشود و میتوان خاصیت انسجامی آن را بسیار بیشتر از خود تضاد دانست. قزوینی در تعریف آن میگوید: «و آن این است که دو معنای موافق یا بیشتر ذکر شود و سپس آنچه مقابل آنهاست بترتیب آورده شود». و آیهٔ شریفهٔ زیر را مثال میزند: فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَكُلُوا كَثِيرًا (از این پس کم بخندند، و بسیار بگریند... توبه/ ۸۲) (قزوینی، ۱۹۸۲: ۱۶۳). اهمیت مقابله در این است که دو جمله ارتباط معنایی پیوسته‌ای میبایند و هرچه این دو جمله بلندتر باشد قدرت انسجامی و استمرار متن را بالا میبرد و همچنین ممکن است عامل دیگری مانند تکرار را در پی داشته باشد و یا

باعث ایجاد عامل آوایی موازات گردد. نمونه زیبایی آن را در آیات شریفه زیر از سوره اللیل مبینیم:

فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى ۵ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۶ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى ۷
وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ۸ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ۹ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى ۱۰

(اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت، و [پاداش] نیکوتر را تصدیق کرد، بزودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت. و اما آنکه بخل ورزید و خود را بی نیاز دید، و [پاداش] نیکوتر را به دروغ گرفت، بزودی راه دشواری به او خواهیم نمود).

خطیب قزوینی به صنایع دیگری مانند صنعت عکس نیز اشاره میکند که در آن ما جزئی از کلام را اول و جزء دیگری را آخر ذکر کنیم و سپس عکس آن عمل کنیم و جزء آخر را اول و جزء اول را آخر بیاوریم و یا اینکه متعلقات دو فعل را در دو جمله جابجا کنیم (قزوینی، ۱۹۸۲: ۱۶۶): کلام الملوک ملوک الکلام و: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيَّتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيَّتَ مِنَ الْحَيِّ (زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده خارج می سازد.. یونس/۳۱) گرچه در چنین مواردی عامل تکرار نیز وجود می آید.

تکرار نیز که یکی از عوامل انسجام واژگانی محسوب میشود، در بلاغت جایگاه خاصی دارد، ابن رشیق قیروانی (فو. ۴۶۳هـ. ق). در العمده و دیگر علمای بلاغت همچون قزوینی از تکرار بیشتر بعنوان یک صنعت بدیعی یاد کرده اند. برخی نیز مانند «ابن اثیر» (فو. ۶۳۸هـ. ق). آن را در فضایی بازتر و با تفصیل بررسی نموده اند. ابن رشیق تکرار لفظ را بدون وظیفه بلاغی عیب می شمارد. از این رو برای تکرار در متن وظایفی با مثالهایی از شعر ذکر میکند از جمله تغزل، اهمیت لفظ، تعظیم، تهدید، رثا، تحقیر و... و یا ابن اثیر در المثل السائر میگوید: «بدان در قرآن لفظ تکراری که بیفایده باشد وجود ندارد پس اگر چیزی دیدی که بظاهر تکرار شده باید به قبل و بعد آن بنگری تا فایده آن بر تو کشف شود» (ابن اثیر، ۱۹۹۵: ۱۴۹/۲).

سجلماسی (القاسم بن عبدالعزیز، فو. ۷۰۴هـ. ق). نوعی از تکرار را با نام بناء نامگذاری میکند که از ظاهر آن (بنا: ساخت) معنای پیوستگی برمی آید. او در توضیح این اصطلاح میگوید: «بناء یعنی بازگویی کامل یک لفظ با معنایی واحد برای دو مرتبه

و بیشتر بدلیل ترس از فراموش شدن کلمه اول بدلیل طولانی شدن ساخت کلام» (عبدالمجید، ۱۹۹۸: ۹۲)؛ مثلاً در آیه *أَيُّعِدُّكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ* (آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مُردید و خاک و استخوان شدید [باز] شما [از گور زنده] بیرون آورده می‌شوید؟ المؤمنون، ۳۵) لفظ *أَنْكُمْ* برای فاصله افتادن بین اسم و خبر «آن» دوباره تکرار شده است.

در بین مباحث بلاغی که بنوعی با تکرار قرابت دارد و تا حدود زیادی میتوان آن را عامل انسجامی برشمرد صنعت «رد العجز علی الصدر» است. در نثر بدین صورت است که دو لفظ تکراری یا متجانس یا ملحق به آن دو، در ابتدا و انتهای بند بیاید: *وَتَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخَشَاهُ* (و از مردم میترسیدی، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی / الأحزاب، ۳۷) و در شعر یعنی اینکه لفظی در آخر بیت بیاید و لفظ مشابه آن در ابتدای مصرع اول، یا وسط و یا انتهای آن مصرع و یا در ابتدای مصرع دوم بیاید. در مجموع حالات مختلف آن اینگونه است:

**

مثال برای حالت اول:

سريع الی ابن العم یثتم عرضه *ولیس الی داعی الندی بسريع*
(در ناسزاگویی و بردن آبروی پسرعموی خود سریع است اما در پاسخ به نیازمند سریع نیست).

آرایه‌های دیگری نیز در کتب بلاغی مطرح است که با انواع تکرار در زبان‌شناسی متن مشابهت دارد و میتوان به «مشاکله»، «جناس تام»، «شتقاق» و «تردید» اشاره کرد که در واقع به انواع مختلف تکرار در یک بیت اطلاق میشوند و مانند آن جنبه تحسین و آرایه‌ای دارند. شاید تفاوت‌هایی که بین علمای بلاغت و زبان‌شناسان متن در خصوص تکرار ذکر شده، نشان‌دهنده نگرش متن‌محور زبان‌شناسان و جزئی‌نگر علمای بلاغت باشد:

۱. از آنجا که علمای بلاغت تکرار را صرفاً از منظر بلاغی می‌دیدند، صرفاً بر متون ادبی و شعر متمرکز بودند اما زبانشناسان متن از منظر زبانی بدان می‌نگرند؛ لذا با تکیه بر همه انواع متون به پدیده تکرار نگاه میکنند؛
 ۲. زبانشناسان متن صرفاً به جملات مجاور بسنده نکرده و فراتر از جمله و حتی کل متن را لحاظ مینمایند،
 ۳. زبانشناسان متن به چهار نوع تکرار (تکرار، هم‌معنایی، واژگان شامل، واژگان عمومی) در متن می‌پردازند اما علمای بلاغت صرفاً به دو نوع تکرار لفظی و تکرار معنوی (هم‌معنایی) توجه داشته‌اند؛
 ۴. بلاغت جنبه تعقید (پیچیدگی) و آموزشی دارد اما هدف زبانشناسی متن توصیف و تشخیص است (همان، ۸۵).
- نکته کلی دیگر که میتوان افزود این است که مشخصاً بلاغیان بیشتر جنبه زیباشناختی متون ادبی را مد نظر داشتند نه اینکه لزوماً چنین صناعی در سراسر متن بگونه‌ای وجود داشته باشد که نه دو جمله مجاور بلکه کل اثر (شعر یا نثر) را یکپارچه نشان دهد.

عامل حذف

همانطور که در بخش نحو گفته شد، عامل حذف هم به لحاظ نحوی و هم بلاغی بسیار حائز اهمیت بوده است. در این بخش نگاه بلاغی به حذف بویژه در حذف جملات را که قرابت و تشابه خاصی به آنچه در الگوی انسجام مطرح شده دارد، مورد بررسی قرار میدهیم.

تفتازانی در *مختصرالمعانی* با اشاره به موارد حذف در کلام که جنبه بلاغی داشته، هدف یا غرضی را که بواسطه آن حذف صورت گرفته بیان نموده است. عبدالقاهر در *دلائل الاعجاز* به مواردی از کلام که حذف میشود و همچنین نیت متکلم در حذف هر یک از آنها را توضیح میدهد، مانند حذف مسند، حذف مسندالیه، حذف فاعل، مفعول به و... که میتواند با نیت تحقیر، ابهام، قصر و... صورت گیرد. او در اهمیت حذف

میگوید. «فإنک تری فی ترک الذکر أفصح من الذکر و الصمت عن الإفادة أزيد للإفادة و تجدک أنطق ما تكون اذا لم تنطق و أتم ما تكون بیانا اذا لم تبین: و [گاهی] ذکر نکردن را شیواتر از ذکر و سکوت را پرفایده‌تر از بیان میبینی و نگفتن را گویاتر از گفتن و عدم بیان را رساتر از بیان میبایی» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۴۶).

در بین مباحث بلاغی با «ایجاز» مواجه می‌شویم که به عامل حذف مربوط می‌شود. ایجاز در بلاغت دو نوع است؛ یا ایجازِ قَصْر که در کلامی کوتاه معانی بسیاری نهفته باشد بی‌آنکه بخشی از کلام حذف شده باشد، مانند این آیه شریفه: **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ (البقره، ۱۷۹)** که جمله‌ای کوتاه با معانی فراوان و چندبعدی است؛ اما گاهی ایجاز به حذف است که می‌تواند از یک حرف ساده تا مواردی چون صفت و موصوف و جمله‌های شرط و جواب شرط و جملات دیگر و حتی زنجیره‌ای از جملات را شامل شود. اما آنچه این حذف را بلامانع می‌سازد وجود قرینه لفظی یا معنوی است. ما در اینجا بیشتر حذف جمله را مدنظر می‌گیریم برای مثال در آیه شریفه: **كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً [...] فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ: مردم، امتی واحده بودند پس خداوند پیامبران را برانگیخت... بقره ۲۱۳)** جمله دوم یعنی «پس خداوند پیامبران را برانگیخت» مسلماً نمیتواند مترتب بر جمله اول یعنی «مردم امتی واحده بودند» باشد و لذا مشخص می‌شود شکافی در متن وجود دارد که با تقدیر جمله‌ای محذوف پر می‌شود یعنی جمله: **فاختلفوا و تشتتوا: [ولی به اختلاف و تفرقه دچار شدند] ...**

اما در حذف زنجیره جملات میتوان به این آیه اشاره کرد: **(أَنَا أَنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ [...] يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ...: گفت: «من شما را از تعبیر آن خبر میدهم پس مرا [به زندان] بفرستید» [...]. ای یوسف، ای مرد راستگوی...)** (یوسف/ ۴۵ و ۴۶) مسلم است که بعد از جمله «مرا بفرستید» جملات متعددی حذف شده است زیرا خطاب جمله بعدی یوسف است و شکافی آشکار بین این دو جمله وجود دارد که صرفاً با امثال جملات زیر پر می‌شود: ... پس او را فرستادند و او به نزد یوسف رفت و

به او گفت... این نوع حذف نمونه واضحی از اشاره به نقش حذف در ایجاد پیوستگی جملات در بلاغت عربی است.

عامل ادوات پیوندی

به نظر میرسد قدیمی ترین اشاره به اهمیت فصل و وصل کلام، مطلبی است که در کتاب *البیان و التبیین* آمده است جایی که جاحظ (۱۵۹-۲۵۵ ه.ق.) در یکی از تعاریف بلاغت می آورد: از یک دانشمند ایرانی پرسیدند بلاغت چیست؟ جواب داد: شناخت فصل از وصل. (جاحظ، ۱۹۶۹: ۱/ ۶۱). از نظر جمعان عبدالکریم علمای قدیم عرب علی- رغم دقت نظرشان بیشتر به موارد فصل توجه داشته اند تا به وصل، اما این فصل به معنای گسستگی بین اجزای کلام نبوده بلکه فصل از لحاظ وجود ادوات پیوندی بوده نه گسست معنایی (جمعان، ۲۰۰۹: ۲۶۴).

سکاکی (ف. ۲۲۶) در *مفتاح العلوم* با ذکر اصطلاحاتی مانند عطف و قطع به اصول و یا شروطی جهت درک عطف اشاره میکند، مانند: شناخت جایگاه عطف، شناخت معانی حروف عطف مانند و، فاء، ثم و بل و...، شناخت اینکه واو حرفی است که فایده آن اشراک معطوف و معطوف علیه در معنای اعرابی است، و یا برای اینکه عطف با واو مقبول یا مردود باشد ملاک، وجود یک جامع (عامل مشابهت) بین معطوف و معطوف علیه است (سکاکی، ۲۰۰۰: ۳۵۷-۳۵۹). سکاکی (همان، ۳۸۱) مثالی می آورد که نشان دهنده عمق توجه او به نقش فصل و وصل بلحاظ کاربردشناختی است:

زید منطلق و درجات الحمل ثلاثون و كُمّ الخليفة في غاية الطول و ما أحو جني الى الإستفراغ و أهل الروم نصارى و في عين الذباب جُحوظ و كان جالينوس ماهراً في الطب و ختم القرآن في التراويح سنة و القرد شبيه بالأدمي. (زید می رود و روزهای برج حمل سی تاست و آستین خلیفه بلند است و من چقدر نیاز به استراحت دارم و مردم روم مسیحی هستند و چشم مگس برآمده است و جالینوس در طب مهارت داشته و ختم قرآن در نماز تراویح سنت است و میمون شبیه آدم است)

نکته قابل توجه در مثال بالا این است که مسئله صرفاً ذکر حروف عطف یا ترک آن نیست بلکه تأثیر ذکر و ترک عطف در پیوستگی آن است زیرا متن بالا بلحاظ نحوی و واژگانی و بدون در نظر گرفتن بافت زبانی اشکالی ندارد اما اگر بعنوان یک جزء از یک کل (متن) باشد ارتباط و انسجامی دیده نمیشود و یادآور مثالی است که براون و یول در رد نظر انسجامی هالیدی آورده‌اند.

آرای سکاکی و خطیب قزوینی بعدها با بسط و تبیین‌های متفاوت بعنوان اصول فصل و وصل درآمد و با اصطلاحات کمال اتصال و کمال انقطاع و شبه کمال اتصال و... در کتب بلاغی دیده میشود. مجموعه نظریات بلاغیان عربی بویژه خطیب قزوینی را درخصوص فصل و وصل میتوان بشکل زیر خلاصه کرد:

کمال انقطاع	}	فصل
کمال اتصال		
شبه کمال اتصال		
شبه کمال انقطاع		
توسط بین کمالین با وجود مانع عطف		

۱. با واو: ۱. اشتراک در حکم اعرابی	}	وصل
۲. کمال انقطاع به هنگام ایهام		
۳. کمال اتصال به هنگام ایهام		
۴. توسط بین دو کمال با وجود یک جامع		
۲. بی واو: هدف اشتراک معنا از طریق معنای حروف ربط		

(رک: قزوینی، ۲۰۰۰: ۱۱۹ - ۱۳۸)

درخصوص موارد بالا ذکر این نکات ضروری است که با نگاه به مباحث وصل بیشتر نگرش نحوی و با نگاه به مباحث فصل بیشتر نگرش بلاغی حاکم است. همچنین

«فصل» در اینجا لزوماً به معنای جدایی و انقطاع معنایی دو جمله نیست بلکه صرفاً بحث بر سر وجود یا عدم وجود (واو) است؛ بدین معناکه دو جمله یا با واو به هم متصل باشند یا این که بقدری به هم مرتبطند که نیازی به حرف عطف نیست. برای تبیین موارد بالا مثالهایی دربارهٔ هریک ارائه میشود:

موارد فصل:

کمال انقطاع: زمانی است که بین دو جمله اختلاف در انشاء و خبری بودن یا تباین لفظی و معنایی باشد:

و إنما المرء بأصغریه کل امرئ رهن بما لیدیه
(ارزش هر انسانی به دو چیز کوچک است: عقل و زبان - هر انسانی در گرو کردار خویش است).

کمال اتصال: زمانی است که دو جمله اتحاد کامل و تداخل معنایی داشته باشند، یعنی جملهٔ دوم بدل، بیان یا تأکید جملهٔ اول باشد: فمهل الکافرین أمهلهم رویدا (به کافرین مهلت بده اندکی مهلت بده) که جملهٔ دوم عیناً تأکید جملهٔ قبل است.

شبه کمال اتصال: زمانی است که جملهٔ دوم ارتباط قوی با جملهٔ قبل داشته باشد و جواب سؤال برخاسته از جملهٔ اول باشد: وما أبرئ نفسی إن النفس لأمارة بالسوء: من خود را تبرئه نمیکنم [زیرا] نفس پیوسته به بدی امر میکند.

شبه کمال انقطاع: زمانی است که جمله‌ای بعد از دو جمله بیاید و بتوان آن را به اولی عطف کرد اما اگر واو بیاوریم چنین تصور میشود که به دومی عطف شده لذا عطف کنار گذاشته میشود:

و تظن سلمی أنني أبغی بها بدلاً أراها فی الضلال تهیم :
سلمی گمان میکند من به دنبال جایگزین برای او هستم .. او را در اشتباه می بینم. در

صورت قرار دادن واو بین جملهٔ دوم و سوم معنای مدنظر غلط خواهد شد.

توسط بین دو کمال با وجود مانع: بین دو جمله ارتباط قوی است ولی مانع عدم اشتراک در حکم، باعث کنار گذاشتن عطف میشود: و إذا خلوا إلی شیاطینهم قالوا:

إنا معكم انما نحن مستهزون الله يستهزئ بهم: جمله آخر گفته خداوند است و اگر عطف صورت گیرد عطف به جمله «إنا معكم» میشود که گفته کفار است.

عوامل انسجام آوایی:

انسجام آوایی کمتر در بین عوامل انسجام گنجانده شده است. «متأسفانه اغلب زبان‌شناسان متن، پیوستگی آواشناسی و ساخت واژی را در نظر نمیگیرند» (البرزی، ۱۳۸۶: ۲۰۹). هالیدی و حسن نیز صرفاً نگاه گذرا و اشاره‌ای کوتاه بدان داشته‌اند؛ شاید علت امر این باشد که غالب متون، بویژه در عصر حاضر، از چنین عاملی خالی است و نویسندگان کمتر از عوامل آوایی و صرفاً در شعر و یا نوشته‌های ادبی استفاده میکنند؛ با این حال وقتی به متون صدر اسلام نگاه می‌اندازیم این گونه انسجام را به وفور و با برجستگی خاصی مشاهده میکنیم و میزان توجه بلاغیان به آن نشان‌دهنده جایگاه خاص تأثیرگذاری آوایی در موفقیت متون است.

سجع در متون پیش از اسلام مشخصه بارز معدود نثرهای باقیمانده از آن دوران است و پس از اسلام نیز هم در قرآن و هم در خطابه‌های صدر اسلام ویژگی بارز محسوب میگردد؛ لذا بزرگانی همچون خطیب قزوینی در *الإيضاح* (صص ۳۰۲ - ۳۰۴) به مسئله سجع پرداخته‌اند. از جمله تقسیم‌بندیهای سجع این است که گفته شده بهترین نوع سجع، سجعی است که در آن قرینه‌ها یکسان باشد (رک: هاشمی، *جواهر البلاغه*، ۳۳۸):

فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ * وَظِلٌّ مَّمْدُودٍ

(در [زیر] درختان کُنار بی‌خار، و درختهای موز که میوه‌اش خوشه‌خوشه روی هم

چیده است و سایه‌ای پایدار. واقعه: ۲۸ - ۳۰)

سپس سجعی که قرینه دوم کمی بلندتر باشد:

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى

(سوگند به اختر [= قرآن] چون فرود می‌آید، [که] یار شما نه گمراه شده و نه در

نادانی مانده. النجم: ۱ - ۲).

و سپس سجعی که سومی قرینه بلندتر باشد:

النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ × إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ × وَهُمْ عَلَيَّ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ

(همان آتش مایه‌دار و خود بر آنچه بر [سر] مؤمنان می‌آوردند، گواه بودند. آنگاه که

آنان بالای آن [خندق به تماشا] نشسته بودند. البروج: ۵ - ۷).

چنین توجهی به چگونگی قرینه‌های سجع توسط علمای بلاغت نشانگر اهمیت

سجع از دید ایشان در یکپارچگی متن است.

موازات یا توازن نحوی (syntactic parallelism) تکرار ساختار ترکیبی (نحوی)

بطور کامل اما با محتوایی متفاوت است. در این عمل زنجیره‌های متشابهی تکرار

میشود اما محتوای آنها مختلف است (فرج، ۲۰۰۷: ۱۰۰). موازات در علم بدیع یکی از

آرایه‌های لفظی است که با نام موازنه از آن یاد میشود. ابن رشیق قیروانی، السجلماسی

و ضیاءالدین ابن اثیر آن را با تقسیمات مختلف از جمله صنایع لفظی ذکر کرده‌اند.

مثال: (وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ × وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) (و هر دو را به راه

راست هدایت کردیم. و آن دو را کتاب روشن دادیم. صفات، ۱۱۸ و ۱۱۷) که در آن

توازن نحوی دو آیه (فعل + ضمیر فاعلی + ضمیر مفعولی + مفعول ۲ + صفت) و

وحدت آوایی (کتاب با صراط و مستبیین با مستقیم) بین دو آیه ایجاد انسجام کرده

است.

اما نکته مهم اینجاست که سجع و موازات در بلاغت عربی در حوزه علم بدیع

آورده شده و به گفته عبدالمجید در بلاغت عربی اینگونه جا افتاده که وظیفه صنایع

بدیعی فقط آراستن کلام است اما بدیع از منظر زبانشناسی متن، افق تازه‌ای یافته است

و آن کارآیی بدیع در ارتباط اجزای متن است (عبدالمجید، ۱۹۹۸: ۷). همچنین برخی عوامل

انسجام واژگانی همانطور که پیشتر آمد مانند برخی از گونه‌های تکرار و هم‌آیی نیز

توسط بلاغیان قدیم در چهارچوب بلاغت و نگاهی آرایه‌ای مطرح شده است اما در

زبانشناسی متن از آنجا که ویژگی اصلی یک متن تداوم و استمرار (continuity) است

همه عوامل زبانی از منظر نقشی که در انسجام و پیوستگی متن ایفا میکنند اهمیت

می‌یابند.

ج) حوزه نقد و مطالعات زبانی قرآن:

آرای متن‌محور ناقدان

غالب دیدگاه‌های نقدی قدیم بر نقد شعری تکیه داشته و آنچه در آن لحاظ می‌شده استقلال ابیات بوده است، بدین صورت که گرچه ابیات بلحاظ وزن و قافیه و موضوع کلی با هم تناسب داشتند ولی نباید بلحاظ نحوی و بالتبع معنایی به هم وابسته می‌شدند؛ با این حال در بین گذشتگان نیز ناقدان متجددی بوده‌اند که نظر مخالف داشتند؛ برای مثال ابن اثیر (ضیاء‌الدین نصرالله بن محمد ۵۸۸ - ۶۳۸ هـ. ق). در *المثل السائر* می‌گوید رابطه بیت با بیت در شعر مانند رابطه جزء جزء یک نثر است، همانطور که نویسنده می‌تواند اجزاء را به هم وابسته سازد و عیبی محسوب نمی‌شود شاعر نیز می‌تواند معنای بیت را به دیگری وابسته و مرتبط سازد و تفاوت صرفاً در وجود وزن است (ابن اثیر، ۱۹۹۵: ۳۲۴/۲). این گفته ابن‌اثیر نشان می‌دهد که ایجاد ارتباط بین بخش‌بخش یک نثر امری لازم بوده و مناقشه بیشتر به ایجاد پیوستگی بین ابیات شعری مربوط می‌شده که نزد اغلب ناقدان قدیم ابیات یک قصیده هویتی مستقل بلحاظ معنایی و نحوی داشته است.

و یا به دیدگاه ناقدی همچون الحاتمی (محمد بن الحسن، فو. ۳۸۸ هـ. ق). برمی‌خوریم که می‌گوید: «قصیده در آفرینشش، همانند انسان است که اعضای آن با یکدیگر در ارتباطند هرگاه یکی از دیگری جدا شود یا در ترکیب‌بندی، متناقض و مخالف گردد، جسم دچار نقص می‌شود و زیبایی آن مختل می‌گردد و جذابیت آن از بین می‌رود» (خطابی، ۲۰۰۶: ۱۴۸). این گفته الحاتمی دقیقاً نظریه وحدت اندام‌وار (ارگانیک) را به ذهن متبادر می‌سازد؛ موضوعی که بنحوی توسط ابن طباطبا علوی (محمد بن احمد، فو. ۳۲۲ هـ. ق). در کتاب *عیار الشعر* مطرح شده بود. ابن طباطبا اعتقاد داشت شعر نیز مانند رسائل دارای فصل است و شاعر نیاز دارد کلام خود را در ایراد فنون بنحو لطیفی متصل کند (ابن طباطبا، ۱۹۵۶: ۶). بهترین شعر از دید او آنست که کلام در آن بگونه‌ای منظم شود که ابتدا و انتهای آن بنابر ترتیبی از جانب گوینده باشد. از نظر وی قصیده باید به علت مشابهت اول و آخر آن در بافت و فصاحت و گیرایی الفاظ و دقت معانی و درستی تألیف، مانند گفتار واحدی بنظر آید. وی شعر استوار را به قصری بالابلند و

مستحکم و شعر سست را به خیمه‌ای که هر آن ترس فروریختن آن بوسیله باد و باران می‌رود تشبیه می‌کند: بعضها كالفصور المشيدة و الأبنية الباقية على مرّ الدهور و بعضها كالخيام الموثدة التي تزعزعها الرياح و توهيها الامطار (همان، ۷).

آرای ناقدی همچون حازم القرطاجنی (ابوالحسن حازم بن محمد، فو. ۶۸۴ ه. ق.) نیز بسیار حائز اهمیت است. کتاب مهم وی *منهاج‌البلغاء و سراج‌الادباء* از مراجع اصلی در نقد قدیم بشمار می‌رود. نگاه فراجمله‌ای وی از قابل توجه‌ترین آرای ناقدان قدیم عربی است؛ برای مثال وی معتقد است بین اجزای کلام باید روابط خاص و عام و یا جزء و کل حاکم باشد و ابتدای هر بخش بر بقیه آن و انتهای آن بر ابتدای آن دلالت نماید. به نظر وی، هر بخش از کلام (فصل) باید دارای تماسک (همبستگی) باشد و همه بخشها باید دارای همبستگی و برخوردار از رابطه باشند (خطابی، ۲۰۰۶: ۱۵۵-۱۵۸).

حازم درخصوص پیوستگی یک اثر ادبی از عبارت «عدم تخاذل النسیج» [نبود گسستگی بافت] استفاده می‌کند و منظورش اینست که بافت یک فصل (اجزای یک اثر ادبی) بهم پیوسته و بدون ازهم پاشیدگی و جملات آن همچون رشته‌های درهم تنیده باشد (الصیغی، ۲۰۰۸: ۱۴۰). از دید حازم متن شعری باید دارای تناسب بین ابیات و فصول، وحدت در غرض (پیوستگی معنایی) و زیبایی ترتیب (تسلسل منطقی) و زیبایی تفصیل (ساخت متوازن در اجزای متن)، استحکام تألیف (انسجام و ارتباط) باشد (همان، ۱۴۳). او انسجام یک اثر را در ایجاد تناسب میدانند: تناسب در الفاظ، تناسب در معانی، تناسب در تصویرگری (تخیل)، و تناسب در موسیقی چه در درون کلمات و عبارات و چه در جملات (رک: المنصوری، ۲۰۰۰: ۹۰-۹۱).

تناسب همه جانبه‌ای که حازم القرطاجنی، یکی از بزرگان حوزه نقد قدیم، مطرح کرده، دارای نکات قابل ملاحظه‌ای است؛ از جمله اینکه وی حتی در تخیل نیز قائل به تناسب بوده زیرا عدم تناسب در استعاره‌ها و صور شعری بنوعی در تناسب معنایی و همچنین تناسب صوری (در سطح واژگان) شعر تأثیر منفی می‌گذارد.

در نتیجه مشاهده می‌شود که در حوزه نقد نگرشها تا حدود زیادی فراتر از جمله را دربرمیگیرد و حتی صراحتاً به یکپارچگی صوری و معنایی متن توجه می‌شود هرچند

باید پذیرفت این نگرشها بیشتر در حوزه نظری نقد ادبی صورت گرفته و بلحاظ عملی و عینی اشعار کمی را در قدیم مطابق با ویژگیهای مدنظر ناقدان می‌یابیم.

نظریه نظم (عبدالقاهر جرجانی):

نظریه نظم از جمله مباحث مهم در حوزه زبان‌شناسی قدیم عربی است. عبدالقاهر جرجانی در *دلائل الإعجاز* درباره رابطه لفظ و معنا در شکل‌گیری کلام می‌گوید: «تو در تنظیم [کلام] در پی معانی پیش‌میروی و الفاظ را برحسب ترتیب معانی موجود در نفس خویش، مرتب مینمایی پس این نظمی است مبتنی بر ارتباط این عناصر نظم‌یافته با یکدیگر نه نظمی مبتنی بر کنار هم قرار گرفتن اتفاقی و پیش‌آمده» (جرجانی، ۱۹۸۴، ۴۹). او بعد از این گفته به ذکر دلایلی مبتنی بر تقدم معنا در نفس نسبت به الفاظ جاری بر زبان می‌پردازد. (همان: ۵۰ و ۵۱). از گفته عبدالقاهر چنین برمی‌آید که او مطمئناً زنجیره کلام جاری بر زبان را بر زنجیره معانی شکل‌گرفته در ذهن متکی میدانند که فاصله کمی بین شکل‌گیری آنها وجود دارد. الفاظ بدون توجه به بافت زبانی و بافت اجتماعی آن ارزشی ندارند و مانند سخنی است که طوطی بر زبان جاری میکند. (همان‌جا). شاید این نگرش عبدالقاهر بیش از آنکه پیشینه‌ای برای نگرشهای متن‌محور کنونی باشد پیشینه‌ای برای نحو زایشی گشتاری و بنوعی تداعی‌کننده روساخت و ژرف‌ساخت زبان است که توسط چامسکی مطرح شده است.

برخی نظریه نظم عبدالقاهر را تلفیق علوم مختلف و نگرش چندبعدی وی دانسته‌اند، مثلاً عبدالراضی مینویسد چه‌بسا ارتباط شدید عبدالقاهر به نحو و علوم بلاغی باعث شده وی این دو را با هم درآمیزد و نظریه‌ای متشکل از آن دو ارائه دهد. (عبدالراضی، ۲۰۰۸: ۱۳۹ و ۱۴۲)؛ به سخنی دیگر او به واژگان و حتی قواعد نحو و مسائل بلاغی خارج از بافت متنی ارضی قائل نمیشود او «بلاغت و نقد را جدا از نحو بررسی نمیکند بلکه با درهم تنیدن آنها نظریه نظم را شکل میدهد» (خلیل، ۱۹۹۷: ۴۸ - ۴۷).

درمقابل، عده‌ای نیز این بزرگنمایی را چندان درست نمیدانند. ابوخرمه یکی از نویسندگان حوزه زبان‌شناسی متن به دور از نگاه متعصبانه، اشاره عبدالقاهر به مباحثی

مثل فصل و وصل را آگاهانه و با قصد ایجاد نحوی برای متن نمیداند و در واقع معتقد است آرای جرجانی یک نظریه جدید نحوی [درباره جمله] است (ابوخرمه، ۲۰۰۴: ۴۳ - ۴۵).

علم مناسبات (در حوزه قرآن):

علاوه بر نقد ادبی، در پژوهشهای زبانشناختی قرآن نیز نگرشهای متن محور به روشنی قابل ملاحظه است. عبدالقاهر الجرجانی صاحب نظریه نظم، قرآن را بعنوان یک متن واحد مینگرد و این سؤال را مطرح میکند که چه چیز عرب را از ایجاد متنی مانند قرآن ناتوان ساخته است؟ و پاسخ میدهد آنها سوره به سوره، عشر به عشر و آیه به آیه قرآن را مورد تأمل قرار داده‌اند ولی کلمه‌ای را نیافته‌اند که در جایگاهش ناسازگار باشد. بلکه انسجامی در آن یافته‌اند که عقل را حیران و همگان را ناتوان ساخته است. (جرجانی، ۱۹۸۴: ۳۹). اما در پژوهشهای قرآنی قدیم ما با مبحث بسیار مهم و قابل توجهی مواجهیم که میتوان آن را ریشه پژوهش متن محور تلقی نمود و آن علم مناسبات نام دارد. هرچند که واضع این اصطلاح مشخص نیست.

قدیمی‌ترین اشاره و توجه به علم مناسبت (تناسب آیات و سوره‌ها) توسط زرکشی در «البرهان فی علوم القرآن» به امام ابوبکر عبدالله بن محمد زیاد نیشابوری (وفات: ۳۲۴هـ). نسبت داده شده است که بنقل از برخی می‌آورد نیشابوری وقتی بر منبر می‌نشست و آیه‌ای برایش خوانده می‌شد میپرسید: چرا این آیه در کنار آن آیه قرار گرفته و حکمت قرار گرفتن این سوره در کنار آن سوره چیست؟ (خطابی، ۲۰۰۶: ۱۶۶). بقاعی (برهان‌الدین ابی الحسن، فو. ۸۸۵ هـ. ق). از مفسران قرآن، مناسبات را علمی عامتر از مناسبات قرآن میداند که بواسطه آن دلایل ترتیب‌بندی اجزای مختلف یک متن، شناخته میشود و فایده آن را اطلاع از جایگاه هر بخش از کلام با توجه به ارتباطی که با قبل و بعد خود دارد برمی‌شمارد (البقاعی، ۱۹۷۶، ج ۱: ۵) او کتاب تفسیری حجیم خود را نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور نامیده و همانطور که از نامش پیداست آنچه در تفسیر

برای وی اهمیت داشته جنبه‌ مناسبتهای موجود بین آیات و سوره‌های قرآن است. همچنین همانطور که پیشتر ذکر شده علم مناسبت که توسط دانشمندان حوزه قرآنی شکل گرفته بود به یک هم‌آیی گسترده چه در حوزه واژگان و چه در حوزه آیات، نام سوره‌ها و... اطلاق می‌شد.

سجلماسی (ف. ۷۰۴ هـ). در المنزع البدیع در تعریف مناسبت می‌گوید این نوع از مناسبت عبارت است از ذکر دو واژه یا بیشتر در کلام که به نحوی با هم تناسب دارند. وی به صراحت از همراهی و مناسبت واژگانی مانند «شمس و قمر»، «سرج و لجام» (زین و افسار) و یا تضاد شب روز از اصطلاح انجرار (کشانده شدن) یاد می‌کند، بدین صورت که با ذکر یک واژه، واژه دیگری نیز که با آن کاربرد دارد به ذهن کشیده می‌شود؛ مانند تیر و کمان یا اسب و افسار (خطابی، ۲۰۰۶: ۱۳۵ و ۱۳۶).

علم مناسبات نه تنها تناسب ساختهای کناری قرآن را شامل میشد بلکه به برخی تناسبات همانند تناسب نام سوره با متن سوره و یا تناسب آخرین آیه سوره با اولین آیه از سوره بعدی و بسیاری امور دیگر نیز می‌پردازد که بنوعی تداعی‌کننده برخی ابعاد نشانه‌شناسی است. همچنین میتوان به آرای زمخشری (بیان و تفسیر) و فخر رازی (ف. ۶۰۶ هـ. ق). در خصوص (اجمال و تفسیر) اشاره کرد. مفسران بزرگی همچون ابوحیان النحوی (ف. ۷۴۵ هـ. ق). در مقدمه کتاب تفسیری خود، البحر المحیط، در بیان شیوه کتابش به بیان مناسبت و ارتباط هر آیه با قبل و بعدش اشاره میکند و الغزالی نیز فقط به ذکر علامت اعرابی و نقش نحوی کلمه در ترکیب پرداخته است بلکه به ویژگیهای ترکیبی کل متن نیز می‌پردازد. (رک: عبدالراضي، ۱۵۹).

سید قطب، با ستایش از عملکرد مفسران قدیم بویژه عبدالقاهر جرجانی، اعتقاد دارد تلاش گذشتگان در مباحث بلاغت و اعجاز در حدود عقلی و نقد قدیم عربی که جزئی‌نگر بود باقی مانده و هیچگاه به آن درجه والای بررسی متون نه در ادبیات و نه در قرآن که همان درک ویژگیهای کلی است نرسید (قطب، ۲۰۰۶: ۳۴). برخی نیز بر این باورند که قدما نه بر اساس یک نظریه نحوی، بلکه بر اساس حدس به ارتباط داخلی

سوره‌ها (آیات) و سطح خارجی (رابطه سوره با سوره) می‌پرداختند؛ البته این حدسها تا حدود زیادی دقیق بود که نشان از وجود نظریه‌ای در عمق اذهان آنها دارد گرچه ظهور و نمود عینی پیدا نکرده بود (ابوخرمه، ۲۰۰۴: ۸۰).

اصولاً اینکه انتظار داشته باشیم همه آرا و نظریات دانشمندان قدیم به شکل نظریات علمی و با حدود و ثغور مشخصی ارائه شود انتظار نابجایی است و صرفاً به دلیل آنست که در عصر حاضر آرا و نظرات دانشمندان وقتی مورد توجه قرار می‌گیرد که بشکلی یکپارچه و بعنوان نظریه مطرح شود و طبیعی است چنین دیدی تقریباً نزد زبان-پژوهان قدیم وجود نداشته است.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد:

۱. نگاه علمای نحو عربی بیشتر ساختاری، و مبتنی بر روابط بین یک یا دو جمله است اما علمای بلاغت، تفسیر و نقد ادبی عربی، به جنبه‌های متنی توجه داشته‌اند؛
۲. علم مناسبات که به روابط موجود در آیات و سوره‌های قرآن اشاره دارد و توسط مفسران مطرح شده است، از مهمترین نگرشهای متن‌محور در زبان‌شناسی قدیم عربی بشمار میرود؛
۳. انسجام واژگانی (تکرار و هم‌آیی) به شکل مباحثی همچون مراعات‌النظیر، مناسبات، رد العجز علی الصدر، و مقابله و... در علم بدیع بچشم می‌خورد و بیشتر جنبه آرایه‌ای دارد تا انسجامی؛
۴. در بین عوامل انسجام، عاملی همچون جایگزینی تقریباً در عربی موضوعیت نداشته است ولی عامل حذف و ادات پیوندی با حجم و اهمیت بسیار مورد توجه نحویان و علمای بلاغت و تفسیر بوده و بر نقش انسجام‌بخش آن تأکید داشته‌اند؛
۵. عوامل آوایی سجع و موازات در سنت زبانی عربی بیش از زبان‌شناسان امروزی مورد توجه بوده و هرچند در حوزه علم بدیع مطرح شده‌اند اما نقش انسجامی آن در متون قدیم عربی کاملاً حائز اهمیت است.

در پایان پیشنهاد میشود علاوه بر انسجام، دیگر ویژگیهای متنوارگی (textur) که توسط دوبوگراند و درس‌لر مطرح شده است، همچون پیوستگی معنایی (coherence)، پیام‌رسانی (informativity)، هدفمندی (intentionality)، پذیرفتنی بودن (Acceptability)، ویژگی موقعیتی (situationality)، و بینامتنی (intertextuality)، در حوزه نحو و بلاغت و تفسیر مورد پژوهش قرار گیرد.

منابع

- آفاگل زاده، فردوس، تحلیل گفتمان انتقادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ۱، ۱۳۸۵.
- ابن اثیر، ابوالفتح ضیاء‌الدین، المثل السائر، بیروت: المكتبة العصرية، ط ۱، ۱۹۹۵
- ابن طباطبا، العلوی، محمد بن احمد، عیار الشعر، تح: طه الحاجزی، محمد زغلول سلام، القاهرة، ۱۹۵۶.
- ابوخرمه، عمر، نحو النص: نقد النظرية و بناء أخرى، الأردن، إربد: عالم الكتب الحديث، ۲۰۰۴.
- البرزی، پرویز، مبانی زبان‌شناسی متن، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ ۱، ۱۳۸۶.
- الأنصاری، ابن هشام، معنی اللیب، تح: مازن المبارک، محمد علی حمدالله، بیروت: مكتبة بنی هاشمی، ط ۵، ۱۹۷۹.
- بحیری، سعید حسن، علم لغة النص، القاهرة: الشركة المصرية للنشر لونجمان، ۱۹۹۷.
- البقاعی، برهان‌الدین أبی الحسن، نظم الدرر فی تناسب الآيات و السور، جزء ۱، القاهرة: دار الكتاب الاسلامی، ط ۱، ۱۹۷۶.
- بن عبدالکریم، جمعان، اشکالیات النص (دراسة لسانية نصیة)، بیروت: المركز الثقافي العربی، ط ۱، ۲۰۰۹.
- الجاحظ، عمرو بن بحر، البیان و التبيين، تح: فوزي عطوي، بیروت: دار صعب، ط ۱، ۱۹۶۹.
- الجرجانی، عبدالقاهر، أسرار البلاغة، تحق: محمد رشید رضا، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۸
- الجرجانی، عبدالقاهر، دلائل الإعجاز، تعلیق: محمود محمد شاکر، القاهرة: مكتبة الخانجي، ۱۹۸۴
- خطابی، محمد، لسانیات النص، الدار البيضاء: المركز الثقافي العربي، ط ۲، ۲۰۰۶
- خلیل، ابراهیم، الأسلوبیة و نظریة النص، أردن: عمان دار المسیره، ط ۱، ۱۹۹۷.
- دویدری، محمد هاشم، شرح التلخیص فی علوم البلاغة، بیروت: دارالجلیل، ط ۲، ۱۹۸۲.

- دی بوجرانند، روبرت ولفجانج دریسسر، مدخل إلى علم النص، ترجمه: الهام ابوغزاله، على خليل حمد، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ط ۲، ۱۹۹۹.
- السكاكي، ابى يعقوب يوسف بن محمد بن على، مفتاح العلوم، تح: عبدالحميد هندواى، بيروت: دارالكتب العلمية، ط ۱، ۲۰۰۰.
- الصبيحي، محمد الأخضر، مدخل إلى علم النص و مجالات تطبيقه، القاهرة: الدار العربية للعلوم ناشرون، ط ۱، ۲۰۰۸.
- عبدالراضي، أحمد محمد، نحو النص بين الأصالة والحداثة، القاهرة: مكتبة الثقافة الدينية، ط ۲، ۲۰۰۸.
- عبدالمجيد، جميل، البديع بين البلاغة و اللسانيات النصية، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۸.
- فان داىك، علم النص مدخل متداخل الاختصاصات، ترجمه: سعيد حسن بحيرى، القاهرة: دارالقاهرة للكتاب، ۲۰۰۱.
- فرج، حسام احمد، نظريه علم النص، القاهرة: مكتبة الآداب، ط ۱، ۲۰۰۷.
- الفقى، صبحى ابراهيم، علم اللغة النصى، بين النظرية و التطبيق، القاهرة: دار قباء للطباعة و النشر و التوزيع، ۲۰۰۰.
- القرطاجنى، حازم، منهاج البلغاء و سراج الأدباء، تح: محمد الحبيب ابن الخوجه، تونس: دارالكتب الشرقية، ۱۹۶۶.
- القزوينى، عبدالرحمن، الإيضاح فى علوم البلاغة تح: رحاب عكاوى، بيروت: دارالفكر العربى، ط ۱، ۲۰۰۰.
- قطب، سيد، التصوير الفنى فى القرآن، القاهرة: دارالشروق، ط ۱، ۲۰۰۶.
- محمد، عزه شبل، علم لغة النص، القاهرة: مكتبة الآداب، ط ۱، ۲۰۰۷.
- المنصورى، على جابر، النقد الادبى الحديث، عمان: دار عمار، ط ۱، ۲۰۰۰.
- مهاجر، مهران و محمد نبوى، بسوى زبانشناسى شعر، نشر مركز، چاپ ۱، ۱۳۷۶.
- Halliday & Hasan, Cohesion in English, London: Longman, 1976